

نظریه کوهن و تغییر پارادایمی در حقوق کیفری

محمد امینی زاده*

استادیار دانشکده حقوق و الهیات دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۲۲)

چکیده

تصویر کوهن از سیر تحول یک علم را می‌توان به‌وسیله این طرح بی‌پایان خلاصه کرد: پیش علم - علم عادی - بحران - انقلاب - علم عادی جدید - بحران جدید. ویژگی عمده نظریه وی تأکیدی است که بر ممیزه انقلابی تحولات علمی دارد. بر این اساس انقلاب علمی متضمن طرد یک ساختار نظری و جانشینی ساختار ناسازگاری دیگر است. از زمان طرح این نظریه در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، این پرسش مطرح بوده که آیا تصویر کوهن از تاریخ علوم طبیعی در مورد سایر علوم نیز سازگار است؟ در نگاه اول به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد. در این مقاله سعی شده تا نشان داده شود که گذر از مجازات به ترمیم، انقلاب علمی کوهن در حقوق کیفری است. البته این بدان معنا نیست که تمامی مقومات تصویر کوهن عیناً در این حوزه از علم صادق است، بلکه ویژگی مهم آن، یعنی ممیزه انقلابی تحول علمی در حوزه حقوق کیفری نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر، هرگاه ما با یک پارادایم کوهنی در حقوق کیفری سروکار داشته باشیم که مورد پذیرش جامعه علمی قرار گرفته باشد، تغییر پارادایمی در حقوق کیفری واقعاً امکان‌پذیر است. تغییر این پارادایم، انقلاب کوهنی را در پی خواهد داشت.

واژگان کلیدی

انقلاب علمی، پارادایم، ترمیم، تغییر پارادایمی، کوهن، مجازات.

مقدمه

توماس کوهن^۱، فیزیکی‌دان و فیلسوف علم معاصر، کوشید درباره علم نظریه‌ای طرح کند که با واقعیات تاریخی، آن‌گونه که او می‌بیند، توافق داشته باشد. کتاب به یادماندنی وی، ساختار انقلاب‌های علمی^۲ اول‌بار در سال ۱۹۶۲م انتشار یافت و سپس در سال ۱۹۷۰م با الحاق پی‌نوشتی به آن تجدید چاپ شد. این کتاب را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ فلسفه علم و آغازی بر فلسفه غیرپوزیتیویستی علم دانست. این کتاب از زمان انتشار تاکنون مباحث فراوانی را در حوزه معارف دیگر (غیر از فلسفه علم) برانگیخته و سبب شده است قطعیت روش‌شناختی دانش‌ها و رشته‌های دیگر نیز به پرسش گرفته شود. برای مثال، دیوید هولینگر در مقاله «نظریه کوهن و کاربردهای آن در تاریخ»^۳ تلاش می‌کند تأثیر نظریه کوهن را در تاریخ نشان دهد. مقاله «پارادایم و نظریه‌های سیاسی»^۴ نوشته شلدون ولین، نظریه پارادایمی را در علوم سیاسی به کار می‌گیرد. ایان باربور نیز در مقاله «پارادایم‌ها در علم و دین»^۵، شباهت‌ها و تفاوت‌های میان تعهد به پارادایم دینی و پارادایم علمی را بررسی می‌کند. از نویسندگان فارسی‌زبان هم غلامحسین مقدم حیدری در مقاله «هندسه ناقلیدسی، انقلابی پارادایمی در ریاضیات»، گذر از هندسه اقلیدسی به هندسه ناقلیدسی را انقلابی کوهنی در ریاضیات دانسته و نشان داده است که انقلاب کوهنی در ریاضیات واقعاً امکان‌پذیر است.^۶

تصویر کوهن از شیوه تطور یک علم را می‌توان با طرح بی‌پایان زیر خلاصه کرد: پیش علم ← علم عادی ← بحران ← انقلاب ← علم عادی جدید ← بحران جدید (مقدم حیدری، ۱۳۸۳، ۱۹).

۱. T. S. Kuhn (1922-1996) - توماس ساموئل کوهن یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان علم و شاید بانفوذترین آن‌ها در قرن بیستم است. کتاب ساختار انقلاب‌های علمی (۱۹۶۲)، یکی از کتاب‌های دانشگاهی با بیشترین ارجاع و نقل قول در تمام دوران است. نقش کوهن نه تنها در فلسفه علم و نقض پاره‌ای از آموزه‌های کلیدی پوزیتیویستی است بلکه سبک جدیدی از فلسفه علم را ایجاد کرد که به تاریخ علم نزدیک‌تر است. (منبع: دائرةالمعارف فلسفه استنفورد)

The Stanford Encyclopedia of Philosophy - <http://plato.stanford.edu/entries/thomas-kuhn/>

2. The Structure of Scientific Revolutions, Chicago: University of Chicago Press (1970, 2nd edition, with postscript).

3. David Hollinger, "T.S. Kuhn's theory of science and its implications for history", in Gary Gutting Paradigms and revolutions: appraisals and applications of Thomas Kuhn's philosophy of science, University of Notre Dame Press, 1980.

4. Sheldon Wolin, "paradigms and political theories", in Gary Gutting Paradigms and revolutions: appraisals and applications of Thomas Kuhn's philosophy of science, University of Notre Dame Press, 1980.

5. Ian, Barbour, "paradigms in science and religion", in Gary Gutting Paradigms and revolutions: appraisals and applications of Thomas Kuhn's philosophy of science, University of Notre Dame Press, 1980.

۶. مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۸۳) هندسه ناقلیدسی، انقلابی پارادایمی در ریاضیات، مجله نامه مفید، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳ - شماره ۴۱.

فعالیت‌های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و تقویم یک علم صورت می‌گیرد نهایتاً پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه علمی تبدیل شد منتظم و هدف‌دار می‌شود. در تصویر کوهن از شیوه تحول یک علم، پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی تئوریک، قوانین، فنون، کاربردها و ابزارآلاتی که اعضای جامعه علمی خاصی را در بر می‌گیرند (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۱۴). پژوهشگران درون یک پارادایم به امری مشغولند که کوهن آن را علم عادی می‌نامد. کوشش دانشمندان عادی برای تبیین و تطبیق رفتار برخی از چهره‌های مربوط به همان عالم طبیعت که به کمک نتایج آزمایش آشکار شده، پارادایم را تفصیل داده و توسعه می‌بخشد. آن‌ها ضمن این کار ناگزیر مشکلاتی را تجربه می‌کنند و با مشاهدات خلاف انتظار یا عوجاج‌های آشکاری مواجه خواهند شد. اگر مشکلات را نتوان فهم و رفع کرد، وضعیتی بحرانی به وجود خواهد آمد. بحران هنگامی مرتفع خواهد شد که پارادایم کاملاً جدیدی ظهور کند و مورد حمایت روزافزون دانشمندان واقع شود تا اینکه پارادایم مسئله‌انگیز اولیه نهایتاً مطرود شود. این تحول گسسته یک انقلاب علمی را تشکیل می‌دهد. پارادایم جدید، حاوی نویدهایی است و مشکلات ظاهراً غلبه‌ناپذیر ندارد و از این پس فعالیت علمی عادی جدید را هدایت می‌کند تا اینکه خود نیز با مشکلاتی جدی روبرو شود و بحران جدیدی بزاید که به دنبال آن انقلاب جدیدی ظاهر شود (چالمرز، ۱۳۸۲: ۱۳). آن‌چه پیشنهاد کوهن را شگفت‌انگیز می‌سازد، تلاش او برای تشبیه تحولات علمی به تحولات اجتماعی و سیاسی است. ویژگی عمده نظریه وی تأکید بر ممیزه انقلابی پیشرفت‌های علمی است طوری که بر اساس آن، انقلاب، متضمن طرد یک ساختار نظری و جایگزینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است (همان). همان‌طور که انقلاب‌های سیاسی خواهان تغییر نهادهای سیاسی‌اند به گونه‌ای که آن نهادها فی‌نفسه از آن تغییرات ممانعت به عمل می‌آورند و در نتیجه راه‌حل سیاسی به شکست می‌انجامد، انتخاب بین پارادایم‌های رقیب در عمل، انتخابی بین شیوه‌های متعارض زندگی اجتماعی می‌شود و هیچ برهانی نمی‌تواند به طور منطقی یا حتی بر حسب احتمالات الزام‌آور باشد (مقدم حیدری، ۱۳۸۷: ۴۲).

پرسش این است که آیا این‌گونه تحول را در دیگر حوزه‌های علم نیز می‌توان دید؟ در این مقاله سعی شده با ارائه نمونه‌ای از تاریخ حقوق کیفری، یعنی تطور از مجازات به ترمیم، پارادایمی بودن حقوق کیفری نشان داده شود و با توجه به مفهوم پارادایم و انقلاب‌های علمی کوهن، این نظریه در مورد تطورات حقوق کیفری در تغییر از مجازات به ترمیم بررسی شود. این رویکرد به علت اقتضای بحث عمدتاً نظری خواهد بود، هرچند در مواردی مفاهیم عملی از پارادایم‌های رقیب نیز ذکر خواهد شد. بحث اساسی این خواهد بود که از منظر اندیشه پارادایمی کوهن به تغییر از مجازات به ترمیم یا از عدالت کیفری به عدالت ترمیمی نگریسته شود و با این نظریه تبیینی، تطورات این مقطع از حقوق کیفری تحلیل و تبیین شود. در این

مجال فارغ از نتایج و تأثیرات این تطبیق صرفاً مؤلفه‌های پارادایمی کوهن را در این تغییر تئوریک پی می‌گیریم.

الف) پارادایم مجازات و بحران در آن

بر اساس تصور کوهن از تطور علم، پس از اینکه پارادایمی مورد پذیرش جامعه علمی قرار گرفت، منتظم و هدف‌دار می‌شود و پژوهشگران بر اساس این پارادایم می‌اندیشند و مسائل را تحلیل می‌کنند و حتی پارادایم را تفصیل داده و توسعه می‌بخشند. آن‌ها ضمن این کار ناگزیر مشکلاتی را تجربه می‌کنند و با مشاهدات خلاف انتظار یا اوجاج‌های آشکار در صدد رفع آن‌ها برمی‌آیند. اگر نتوانند مشکلات را فهم و رفع کنند، وضعیتی بحرانی به وجود خواهد آمد. حال باید بررسی کرد که در حوزه مورد بحث ما، یعنی حقوق کیفری، این سیر تطور چگونه رخ داده است. در ابتدا اینکه اهداف پارادایم مجازات چه بوده و آیا در نیل به آنها مشکلاتی رخ داده است و اگر رخ داده راه‌حل پارادایم مجازات برای حل این مسائل چه بوده است. نهایتاً آیا موفق به حل مسائل شده است یا خیر.

اهدافی که پارادایم مجازات در پی نیل به آن است، متعدد و متنوع هستند. تمام ادبیات فلسفه مجازات در تلاش برای توجیه و یا رد نهاد مجازات به وجود آمده است. برای این هدف، تعریف زیر از دائرةالمعارف فلسفه کفایت می‌کند: «مجازات ذاتاً ناخوشایند است. به این علت به مجرم تحمیل می‌شود که او مرتکب جرمی شده است. عمداً اعمال می‌شود - نه مانند نتیجه طبیعی عمل فرد (مانند خماری) - و ناخوشایندی در آن ضروری است، نه مانند وضعیت همراه با برخی از روش‌های درمانی دیگر (شبهه درد متۀ دندان‌پزشک)» (Stanley I. Benn, 1967, 29).

معمولاً دو نوع استدلال در دفاع از مجازات مطرح شده است. استدلال اول آن است که مجازات وسیله مناسبی برای رسیدن به برخی نتایج قابل توجیه - مانند اصلاح و ناتوان‌سازی و بازدارندگی از جرم و یا حتی نظم اجتماعی - است. استدلال نوع دوم این است که مجازات به خودی خود به عنوان یک نتیجه، توجیه شده است. در این دیدگاه، هر چند ممکن است اثرات سوء به وجود آید، لکن مجازات به خاطر خود آن (فی‌نفسه) مطلوب است.

استدلال اول ممکن است توجیه سیاسی مجازات نامیده شود، زیرا هدفی که استفاده از مجازات را توجیه می‌کند چیزی است که نظم سیاسی احتمالاً برای به دست آوردن آن در نظر گرفته است یعنی حفاظت و نگهداری از روابط مسالمت‌آمیز میان اشخاص و گروه‌ها در اجتماع (Randy E. Barnett, 1977, 281). حداقل سه شیوه وجود دارد که به موجب آن‌ها ایراد عمدی آسیب و ضرر به مجرم، توجیه سیاسی نامیده شده است:

۱. یکی از انگیزه‌های مجازات، به خصوص مجازات اعدام و زندان، «قصد محروم کردن و ناتوان‌سازی مجرمان از قدرت انجام شرارت بعدی است» (Heinrich Oppenheimer, 1913, 255). هر چند این صحیح است که مجرم در حالی که زندانی شده است نمی‌تواند همچنان به جامعه آسیب برساند، لیکن به توجیه مجازات مبتنی بر ناتوان‌سازی، اشکالات متعددی وارد است.

مجازات حبس فوق‌العاده پرخرج است. این به آن معناست که بر فرد بی‌گناهی که از جرم و جنایت رنج می‌برد، دو هزینه تحمیل می‌شود و علاوه بر این، برای حمایت از مجرم و خانواده‌اش مالیات می‌پردازد. همچنین، هر نوع منفعت حاصل از حبس، موقتی است و سرانجام بیشتر مجرمان آزاد خواهند شد، لذا اگر چشم‌انداز این مجرمان بهبود نیافته باشد (و به خصوص اگر بدتر نیز شده باشد) منافع حاصل از حبس به وضوح محدود خواهند شد. در نهایت، هنگامی که ناتوان‌سازی دائمی است به عنوان مثال در کیفر اعدام یا جراحی مغز جهت درمان بیماری روانی، این تداوم دائمی، در سایه امکان احتمال خطا در سیر دادرسی، ترسناک است. به این دلایل، «در مواردی که ناتوان‌سازی به عنوان یک عنصر به نظریه‌های کیفری وارد شد، به عنوان یک قاعده، جایگاهی جنبی و تبعی کسب کرد و به عنوان یک هدف جنبی نسبت به سایر اهداف که به عنوان هدف اصلی مورد توجه قرار گرفتند، نگرینده شد ...» (Ibid). بر این اساس پارادایم مجازات از نظر اقتصادی پرهزینه است و بخش قابل توجهی از بودجه عمومی را به خود اختصاص می‌دهد بدون اینکه برون‌داد و بیلان آن در حد انتظار جامعه و در سرمایه‌گذاری‌های مادی و انسانی در این بخش باشد (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۸۲: ۱۵).

۲. بازپروری و اصلاح مجرم به معنای تغییر در عادت‌های ذهنی و رفتاری مجرم است به نحوی که او مجدداً مرتکب جرم نشود. این که آیا این مدل به اصطلاح درمانی، که نگاهش به مجرمان همانند نگاه پزشک به بیمار است، واقعاً مفهومی «سزاکرا» باشد، مبهم است. بدیهی است که این کارکرد اصلاحی با تعریف پیشین که مجازات را دارای ناخوشایندی اساسی و بدون اختیار توصیف می‌کرد، مطابقت ندارد. علاوه بر آن، این پرسش نیز مطرح است که آیا هر هدفی، ورود عامدانه و همراه با اجبار در اندیشه اشخاص را به وسیله هر کسی - چه برسد به دولت - توجیه می‌کند؟ پاسخی که داده شده این است که یک سیستم عادلانه، ضمناً تأثیرات بازپرورانه و اصلاحی دارد که ممکن است از یک سو مطلوب باشند، اما این که این تأثیرات خودشان سیستم را توجیه می‌کنند مسئله دیگری است.

بازپروری به عنوان واکنشی در برابر پارادایم مجازات در ادامه بررسی خواهد شد، لیکن همان‌طور که در اینجا تعریف شد، این جنبه منحصرأ مربوط به مجازات است. در این دیدگاه، چشیدن ناخوشایندی سبب می‌شود مجرم اشتباه بودن راه و شیوه‌اش را ببیند. با اجرای «عدالت»، مجرم خطایش را درک خواهد کرد و چشم‌انداز اخلاقی‌اش را تغییر خواهد داد. این هدف، یعنی اصلاح، در بهترین حالت پرخطر و در بدترین حالت خلاف واقع است. در مقابل،

«مشاهده شده است که، به عنوان قاعده، مجازات‌های بی‌رحمانه، به جای آنکه راه و شیوه افراد را ترمیم کند، آن‌ها را فاسد و تحریک به خشونت می‌کند» (Giorgio del Vecchio, 1969, 199).

۳. توجیه نهایی مجازات، یعنی بازدارندگی، در واقع دارای دو وجه است. نخست تأثیر بازدارندگی که نمایش مجازات مجرم بر رفتار آینده سایرین دارد؛ وجه دوم اثری است که ترس از مجازات در آینده روی رفتار دیگران می‌گذارد. این تمایز وقتی اهمیت پیدا می‌کند که برخی طرفداران استدلال می‌کنند که در تهدید آینده، هنگامی که نمایش گذشته وجود ندارد اثر بازدارندگی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین مجازات گذشته به عنوان وسیله‌ای آموزشی به کار می‌رود و جایگزین یا تقویت‌کننده تهدید آینده مجازات است.

همانند دو هدف ذکر شده در بالا، سؤال درباره اینکه آیا مجازات، این اثر بازدارندگی دارد یا خیر، بحث‌برانگیز است. نباید در اینجا برای جواب به این سؤال تلاش کنیم، لیکن بر فرض که مجازات حتی همان‌گونه که در حال حاضر اعمال می‌شود، برخی آثار بازدارنده داشته باشد. این سؤالی اخلاقی است که آیا استدلال درباره بازدارندگی به تنهایی می‌تواند وارد کردن درد به مجرم را در هر حالتی توجیه کند؟ به خصوص، این موضوع وقتی دلهره‌آور و نگران‌کننده‌تر است که تحمیل واقعی مجازات برای خود مجرم اعمال نمی‌شود، بلکه برای تأثیر آموزشی‌ای است که روی جامعه خواهد داشت. عمل مجرمانه بهانه‌ای برای مجازات است و نه دلیل آن. به این ترتیب، جرم و جنایت واقعی به کمی بیشتر از یک بهانه برای تنبیه تبدیل می‌شود.

مطمئناً این موضوع، عملکرد مناسب فرایند قضایی را خدشه‌دار می‌کند، زیرا اگر هدف بازدارندگی است اینکه فرد عملاً مرتکب جرم شود، بی‌اهمیت است. از آنجا که درک عامه مردم از جرم، پیش‌نیاز اثر بازدارندگی است، همه آن چیزی که برای بازدارندگی لازم است اثبات مرتکب جرم شدن شخص است. وقوع جرم هیچ اهمیتی ندارد مگر تا آنجا که در مورد شخص واقعاً مجرم، اثبات مجرمیت را آسان‌تر می‌کند. قضاوت تبدیل می‌شود به دستگامی که در پی حقیقت نیست و صرفاً وسیله‌ای است برای مشروعیت بخشیدن به استفاده از زور. در این شیوه، برخورد با مجرمان به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف (که به سود دیگران است)، مشکلات جدی اخلاقی به دنبال دارد. این موضوع که ممکن است افراد از دیگران به عنوان وسیله استفاده نکنند، مورد بحث نیست بلکه مسئله، استفاده از زور علیه فرد است به این دلیل که چنین استفاده‌ای روی دیگران تأثیر خواهد گذاشت. این‌گونه است که دل و کیو نگرانی خود را ابراز می‌کند: «انسان همواره در درون خود حامل چیزی مقدس است، و به موجب آن، اینکه با او صرفاً به عنوان وسیله برای رسیدن به اهدافی بیرون از خودش برخورد شود، مجاز نیست» (Ibid, 200).

نهایتاً اینکه بازدارندگی، به عنوان توجیه نهایی مجازات، به طور عقلانی نمی‌تواند استفاده از آن را محدود کند. این موضوع هیچ راهنمایی ارائه نمی‌کند که چه مقدار از انجام مجازات،

بازدارنده خواهد بود. از آنجا که همواره کسانی هستند که مرتکب جرم می‌شوند، همیشه می‌توان پیرامون مجازات بیشتر استدلال کرد. رابرت نوزیک اشاره می‌کند که باید معیارهایی وجود داشته باشد که بر اساس آن‌ها مشخص شود که چه حد بازدارندگی باید وارد شود (Robert Nozick, 1974, 61). در نتیجه باید اصولی برتر، برای ارزیابی مشروعیت مجازات، به کار گرفته شود.

موضوع این نیست که سه هدف مذکور یعنی بازدارندگی، اصلاح و درمان و ناتوان‌سازی، اهداف نامطلوبی هستند. بلکه در مقابل، هر سیستم عدالت کیفری باید نقادانه بررسی شود تا اهداف و یا سایر اثرات سودمند را دارا باشد.

دیدگاه مترقی در اینجا، خیلی ساده، این است که مزایای فایده‌گرایانه برای سیستم عادلانه تصادفی اند. آن‌ها نمی‌توانند به تنهایی یا با یکدیگر، سیستم عدالت کیفری را توجیه کنند. چیزی بیش از این مورد نیاز است. تلاشی قدیمی‌تر در نظریه مجازات وجود دارد که به دنبال مقابله با این مشکل است. در این دیدگاه، همان‌طور که پیش از این آمد مجازات به‌خودی‌خود به عنوان یک نتیجه پذیرفته شده است و در پی توجیه اخلاقی مجازات است. این رویکرد، اشکال مختلفی به خود گرفته است.^۱ در این دیدگاه، مجازات هر چقدر نتایج خوب یا بد داشته باشد، مجازات قانون‌شکنان به‌خودی‌خود مطلوب است. می‌توان این گزاره را در سطوح مختلف بررسی و تجزیه و تحلیل کرد.

یکی از اساسی‌ترین سؤال‌ها، صحت این ادعا به‌خودی‌خود (مطلوبیت مجازات قانون‌شکنان بدون توجه به نتایج حاصل از آن) است. برخی استدلال کرده‌اند که «ادعای عدالت مطلق در مورد پاسخ شر با شر (که توسط کانت و بسیاری از نویسندگان دیگر مطرح شد) واقعاً سفسطه به تمام معناست. اگر به اخلاق مسیحی بازگشت کنیم، درمی‌یابیم که شر تنها با انجام خوبی، در جای خود قرار داده شده است» (Del Vecchio, 198). سؤال مرتبط‌تر این است که کدام دیدگاه درباره مجازات به عنوان خیر، می‌تواند برای رسیدن به یک سیستم عدالت کیفر کمک کند. حتی با فرض اینکه این امر می‌تواند پاسخ خوبی در برابر بدی باشد، اگر انسان بدکار مزد عملش را دریافت کند، چه رفتاری این حقیقت اخلاقی را توجیه می‌کند؟ آیا این نگاه، خواسته بزه‌دیده را برای مجازات مجرم توجیه می‌کند؟ آیا این توجیه، واکنش متقابل خانواده، دوستان و همسایگان بزه‌دیده یا دولت را توجیه می‌کند؟ اگر چنین است، چه مجازاتی باید تحمیل شود و چه کسی باید تصمیم بگیرد؟

می‌توان استدلال کرد، مجازات طبیعی برای بزهکار به خاطر نقض حقوق طبیعی، سزاوار نفرت و تحقیر جامعه بودن، محرومیت از حقوق اجتماعی قابل تحصیل و نفرت درونی مجرم از

۱. برای خلاصه مختصر ببینید Oppenheimer, 1913: 31.

بزهکار بودن است. در نتیجه مسئله این نیست که آیا ما حق تحمیل «آسیب» یا عملی ناخوشایند را بر فردی که از نظر اخلاقی قابل تحقیر است، داریم، قطعاً این حق را داریم، و مسئله این نیست که آیا چنین مجازاتی «خوب» است، مسلماً این گونه است، موضوع این است که آیا «فضیلت این یا آن مجازات»، اعمال زور ناخوشایند بر متجاوز به حقوق را توجیه می‌کند؟ همان‌طور که او (مجرم) را از فرد اخلاقاً معیوب متمایز می‌کند. نهایتاً، باید این موضوع که دولت، شارع مشروع مجازات است به رسمیت شناخته شود، پیشنهادی که به علاوه، مشروعیت اخلاقی و قانونی دولت را نیز مفروض می‌گیرد. برای رد این مسائل، نیازی به پاسخ دادن به آن‌ها نیست، لیکن به نظر می‌رسد که بار اثبات بر عهده کسانی است که به دنبال توجیه استفاده از زور علیه مجرم هستند. در یافتن نظریه‌ای که اعمال عمدی و اجباری مجازات به وسیله سیستم عدالت کیفری و یا بدون آن را توجیه کند، تردید وجود دارد.

جنبه نهایی بحث از مجازات به عنوان هدفی فی‌نفسه، بررسی این امکان است که آیا بحران سیستم عدالت کیفری در واقع بحران در پارادایم مجازات است؟ در حالی که این موضوع (اگر درست باشد) مسائل فلسفی را حل و فصل نمی‌کند و نشانی از تردید در حیات پارادایم مجازات به عنوان نیروی محرک سیستم عدالت کیفری است.

بسیاری از طرفداران مجازات استدلال می‌کنند که سبب شکست عملی و ظاهری مجازات این است که به قدر کفایت مجازات صورت نگرفته است. آن‌ها می‌گویند تمام آن‌چه مورد نیاز است، سرکوب مجرمان و بزه‌دیدگان و شاهدان آن‌هاست که از مشارکت در سیستم عدالت کیفری اجتناب کرده‌اند. تنها مشکل پارادایم مجازات آن است که ما از آن تبعیت نمی‌کنیم. البته این نوع استدلال، از بررسی اینکه چرا سیستم، سرسختانه از تنبیه، آن اندازه که منجر به نتایج مفید شود، خودداری کرده است، امتناع می‌کند و در عوض به گونه‌ای مجازات می‌کند که منجر به نتایج مضر شود. پاسخ ممکن است این باشد که پارادایم مجازات تحت‌الشعاع این موضوع قرار گرفته که مردم فاقد اراده لازم برای اعمال آن به شیوه دیگر یا غیرمتداول هستند. مجازات و به‌ویژه مجازات دولتی مولود سنتی است که قدرت دینی و اخلاقی را به پادشاه و از طریق او، به جامعه می‌داد. قدرتی که به‌طور فزاینده در دنیای سکولار از اعتبارش کاسته می‌شود. امروزه این میل رو به افزایش است که به افراد اجازه می‌دهد تا به گونه‌ای که مناسب می‌بینند بر زندگی خود حاکم باشند، البته به شرط آنکه حقوق دیگران را نقض نکنند. این میل با نگرش فعلی در استفاده از مواد مخدر، سقط جنین، فحشا، هرزه‌نگاری و همجنس‌گرایی کاملاً مشخص است. تعداد کمی استدلال می‌کنند که این چیزها خوب است. فقط برخی در این‌جا می‌گویند در مواردی که هیچ قربانی‌ای وجود ندارد، دولت یا جامعه نباید در رفتار مسالمت‌آمیز شهروندان دخالت بی‌مورد کند. با این حال این موضوع از نظر اخلاقی قابل تأمل است.

علاوه بر این، اگر پارادایم مجازات در «دوران بحران» است، دلیل عمده اشکالات عملی‌اش، بلا تکلیفی وضعیت اخلاقی آن است. اعمال درد و رنج بر مجرم عمدتاً منجر به ایجاد احساس هم‌دردی عمومی نسبت به او می‌شود زیرا به نظر عموم، ارتباطی منطقی بین یک دوره زندان برای متهم و آسیبی که نسبت به بزه‌دیده ایجاد شده، وجود ندارد. از آنجا که قرار است ایام زندان ناخوشایند باشد، حداقل بخشی از مردم، مجرم را نیز به عنوان بزه‌دیده می‌بینند و علاوه بر این، عدم عقابیت سبب می‌شود که مجرم احساس کند که خود او نیز بزه‌دیده است. این واکنش با علم به اینکه اغلب جنایات بدون مجازات می‌مانند و حتی اگر مجرمی دستگیر هم شود روند قضایی طولانی، دشوار و از عمل مجرمانه بسیار دور است، تقویت می‌شود. این مورد برای اکثر افراد روشن است، لیکن چیزی که شاید کمتر آشکار باشد، سردرگمی پارادایم مجازات است. روند کند و سنگین سیستم عدالت کیفری، عمدتاً ناشی از نگرانی اعمال ناعادلانه مجازات افراد بی‌گناه (و یا حتی مجرمان) است. هر قدر مجازات مشروع‌تر باشد، تفصیل و توضیح بیشتری نیاز است تا جانب احتیاط رعایت شود. هر چه سیستم خودسرانه و ناعادلانه‌تر به نظر بیاید، برای متهمان و وکلای آن‌ها انگیزه بیشتری برای عقیم گذاشتن روند رسیدن به حقیقت وجود خواهد داشت. در نتیجه تبریئه با همه هزینه‌هایش مطلوب می‌شود. همان‌طور که جنبه‌های تنبیهی کاهش می‌یابد، نیاز به حمایت‌های عملی نیز بیشتر کاهش خواهد یافت.

از این گذشته، سیستم مجازات هیچ انگیزه‌ای غیر از ارضای احساس تکلیف یا انتقام، به بزه‌دیده نمی‌دهد تا خود را درگیر فرایند عدالت کیفری کند. بزه‌دیده برای به دست آوردن چیز اندکی مقاومت می‌کند که در نهایت محکومیت و مجازات کسی است که سبب ضرر و زیان او شده است. این حتی در مورد نظام‌هایی نیز که پرداخت غرامت از سوی دولت مبتنی بر نیاز بزه‌دیده است صحیح خواهد بود. سیستم عدالت کیفری خود هزینه‌های جبران‌ناپذیری به بزه‌دیده و شهود، از طریق اتلاف زمان و پول بیشتر و افزایش خطر احتمالی اقدامات تلافی‌جویانه تحمیل می‌کند.

سرانجام علاوه بر موارد سابق، سیستم عدالت کیفری که از طریق مجازات به دنبال تغییر چشم‌انداز اخلاقی مجرم، یا حداقل ترساندن اوست، در اکثر موارد نمی‌تواند کاری برای آماده‌سازی او از طریق آموزش مهارت‌های ضروری برای زندگی در جهان خارج، انجام دهد. در زندان، او احتمالاً حالت پیشرفته فنون بزهکاری را می‌آموزد و سعی می‌کند اشتباهی را که به دستگیری مجدد او منجر می‌شود تکرار نکند. مجرم بهتر آموزش‌دیده، بیرون می‌آید و برای ادامه حرفه بزهکاری بسیار با انگیزه می‌شود. به عنوان مثال، در پژوهشی در آمریکا، ظرف سه سال از آزاد شدن زندانیان، ۶۷ درصد آن‌ها مجدداً دستگیر و ۵۲ درصد آن‌ها دوباره زندانی

می‌شود که این نرخ بازگشت به زندان، اثربخشی سیستم امریکا را به چالش کشیده است (Langan, Patrick A and David J. Levin, 1994, 93).

بی‌تردید این نارضایتی‌ها منجر به سلب اعتماد همگانی یا لاقبل عدم رضایت نسبت به نهادهای مختلف در پارادایم مجازات و در نهایت عدم همکاری مردم با پارادایم مجازات می‌شود. بر این اساس بحران پارادایم مجازات، ریشه در سقوط هر دو رکن و تکیه‌گاه آن یعنی مشروعیت اخلاقی و نتیجه‌بخشی عملی آن دارد. همان‌طور که کافمن نتیجه‌گیری می‌کند «ایمان به عدالت کیفری همه چیز است لیکن مرده است» (Kaufmann, 1973, 46).

ب) تلاش برای نجات پارادایم مجازات

بر اساس الگوی تطور علم در نظریه کوهن، هنگامی که دانشمندان عادی در پارادایم حاکم با مشاهدات خلاف انتظار یا اوجاج‌های آشکاری مواجه شوند سعی می‌کنند مشکلات را فهم و رفع کنند. همه بحران‌ها با مبهم شدن یک پارادایم و در نتیجه رها شدن از قواعد پژوهش معمولی آغاز می‌شود و در عین حال تا زمانی که پارادایم جدید ارائه شود، اولیای امور به همان پارادایم قدیمی وفادار خواهند بود - یا مشکل را نادیده می‌گیرند یا پارادایم موجود را با توضیحات و راه‌حل‌های موردی نجات می‌دهند (کوهن، ۱۳۸۹: ۸۸). همان‌گونه که بیان شد پارادایم مجازات در هر دو تکیه‌گاه خود یعنی توجیه اخلاقی و نتایج عملی، دچار بحران شد و نتوانست به ادعای خود عمل کند.

برای رفع بحران در پارادایم مجازات و نجات آن سه گونه تلاش صورت گرفت که دقیقاً همان نقشی را ایفا کردند که کوهن در مواجهه با پارادایم قدیمی، به عنوان تلاش برای نجات پارادایم قدیمی به رسمیت می‌شناسد. این تلاش‌ها با اینکه در بنیان‌های خود درکی از ایرادات اساسی پارادایم مجازات داشته‌اند ولی در عین حال سه هدف متفاوت را به عنوان پارادایم جدید عدالت کیفری برجسته کرده‌اند.

۱. مجازات متناسب. سیستم مصالحه (قرارداد ارفاقی)^۲ در مورد مجازات رها شد، زیرا مجازات، در دل مردم رعب و وحشت ایجاد می‌کند و این برای القای ترس از قدرت دولت به

۱. در پژوهش مشابهی در ایران، ۵۶ درصد محکومان به حبس ظرف مدت چهارسال بعد از اتمام محکومیت حبس اولیه مجدداً مرتکب جرم و ۴۷ درصد آنها به زندان بازگشته‌اند (حیدرنیا، نیلوفر؛ رحیمی، افسانه؛ احمدی موحد، اصغر، ۱۳۹۱)، مجازات زندان و تأثیر آن بر پیشگیری از تکرار جرم، حقوق جزا و جرم‌شناسی، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، شماره ۲: ۷۵-۹۲).

۲. مصالحه (قرارداد ارفاقی) نسخه قرون وسطایی سیستم جبران خسارت بود که بر اساس آن با مجرم بر سر اجرای مجازات و نحوه اجرای مجازات مصالحه صورت می‌گرفت و نظر او لحاظ می‌شد. برای دستیابی به یک

کار می‌رود. اما هیچ ارتباط منطقی بین شدت جرم و سنگینی مجازات و در نتیجه، هیچ محدودیتی بر شدت مجازات وجود نداشت. شکنجه‌های سهمگین به کار گرفته شدند: «اما برخی از افراد عصر روشنگری در پی مقابله با رفتارهای غیرانسانی پیشینیان مسیحی خود البته با تجدیدنظر در دلیل آن برآمدند. آن‌ها فکر می‌کردند که عدالت سزاگرا، کیفیتی ریاضیاتی دارد و اینکه به همان شیوه‌ای که دو به اضافه دو برابر با چهار است، قتل مستلزم مجازات اعدام است» (Kaufmann, 45).

تجدیدنظر در تناسب، یکی از تلاش‌های اولیه برای رسیدن به درک کمبودهای پارادایم مجازات و نجات آن بود. این تلاش محکوم به شکست بود، زیرا هیچ استاندارد عینی برای کاملاً متناسب بودن مجازات با جرم وجود ندارد. مجازات با جرم بی‌تناسب است. این راه‌حل کاملاً موردی و شهودی است. با این حال، هدف سودمند مجازات متناسب در شکل‌گیری پارادایم جدید پیگیری شد.

۲. بازپروری. اعمال مجازات، تمایل به تمرکز توجه بر وضعیت اسفبار مجرم دارد. احتمالاً به همین دلیل، روند انسانی بعدی به سمت کشف درمان مناسب برای مجرمان بود. مجازات در اصلاح مجرم ناموفق بود، و این موضوع ناظران را به تحقیق دربارهٔ چگونگی امکان بهبود وضعیت مجرمان هدایت کرد. برخی احساس کردند که تنها هدف نظام کیفری بازپروری است، بنابراین، نگاه‌ها به تغییر رفتار مجرم معطوف شد و تأکید بر آموزش و پرورش، آموزش شغل و تأدیب قرار گرفت.

پارادایم مجازات و واقعیت‌های سیاسی، مدیریت کیفری همه چیز را به دست آورد اما موفق نشد. برای مسؤلان زندان واقعاً هیچ انگیزه‌ای برای آموزش و پرورش وجود ندارد. کار آن‌ها اساساً سیاسی است. آن‌ها با قدرت خود محکوم به نگاه‌داشتن زندانیان در پشت دیوارها شده‌اند و اینکه وقایع خشونت‌بار داخل زندان را به حداقل ممکن برسانند. در نتیجه نظم و انضباط، نگرانی اصلی است. علاوه بر این، از زمانی که شخص زندانی به مدت معینی محکوم شده است، هیچ انگیزه نهادی جز خستگی محض برای زندانی جهت بهبود رفتارش وجود ندارد. کار تولیدی عملاً در زندان وجود ندارد، و اگر هست صرفاً با تجهیزات منسوخ در دسترس است. زندان‌ها هیچ سود و منفعتی ایجاد نمی‌کنند و چیزی که به کارگران پرداخت می‌شود، البته اگر

خلاصهٔ جذاب در مورد اینکه این سیستم چگونه عمل می‌کرده و چگونه با مجازات تعیین‌شده از سوی

حکومت جایگزین شده است، ببینید:

Stephen Schafer, "Compensation and Restitution to Victims of Crime", 2d ed., enl. (Montclair, N.J., Richard E. Laster, "Criminal Restitution: A Survey of Its و Patterson Smith Publishing Corp, 1970)
Past History and an Analysis of Its Present Usefulness", University of Richmond Law Review 5
(1970) : 71-80; L. T. Hobhouse, *Morals in Evolution* (London: Chapman & Hall, 1951).

چیزی باشد، بسیار کمتر از دستمزد بازار است. آن‌ها قادر به حمایت از خود یا خانواده‌هایشان نیستند. دولت، یا به عبارتی مالیات دهندگان بی‌گناه، علاوه بر کمک‌های اجتماعی، از زندانی و اغلب خانواده‌هایشان پشتیبانی می‌کنند.

بازپروری هدف بلندمدت نظام کیفری بوده است، اما ماهیت سیاسی مدیریت دولتی زندان‌ها و تسلط پارادایم مجازات، به‌ناچار مانع دستیابی به موفقیت شد. زندان‌ها مراکز بازداشت باقی ماندند، همه آن‌ها از طریق محدود کردن فیزیکی مجرمان، بسیار موقتی، از جرم پیشگیری کردند.

۳. جبران خسارت بزه‌دیده. این طبیعی است که خشونت ناشی از پارادایم مجازات، توجه نخستین بشر را جلب کند و افراد در معرض آن خشونت‌ها در مرحله بعدی توجه قرار بگیرند. تا همین اواخر، بزه‌دیده جرم، بخش فراموش‌شده جرم بود. در پی همین موضوع بود که رشته کاملاً جدیدی به نام بزه‌دیده‌شناسی گشوده شد و انواع مختلفی از پیشنهادها، توجیهات و قواعد را در بر گرفت.

در میان طرح‌های جبران خسارت بزه‌دیده، تقریباً برخی ویژگی‌ها در همه آن‌ها مشترک بود: الف) خسارت جرایم توسط دولت و از درآمدهای مالیاتی پرداخت می‌شود. ب) جبران خسارت از سر لطف انجام می‌شود به جای آنکه فرض دولت، مسئولیت قانونی مجرم نسبت به پرداخت خسارت واردشده به بزه‌دیده باشد. ج) در اکثر طرح‌ها، پرداخت کمک صرفاً در موارد احتیاج و ورود صدمه، انجام شده است. د) بسیاری از این طرح‌ها به نوعی پرداخت خسارت را به جرم خشونت یا تهدید با عنف یا خشونت محدود کرده‌اند. ه) هیچ‌کدام در پارادایم مجازات تردید نکرده‌اند.

هدف این پیشنهادها و طرح‌ها قابل ستایش است. بزه‌دیده شخصیت فراموش‌شده جرایم است. اما ابزار پیشنهاد، همان قواعد فرسوده است: رفاه برای آن‌ها یک ضرورت است. به طور خلاصه، مالیات‌دهندگان بی‌گناه، خسارت بزه‌دیده بی‌گناه را جبران می‌کنند (در صورتی که بزه‌دیده ثابت کند که او نیاز به کمک دارد) در حالی که مجرم محکوم (با تمام ضعف‌هایش) در معرض کیفر مجازات است. مانند مجازات متناسب و بازپروری، هدف از جبران خسارت بزه‌دیده نیز به رسمیت شناختن مشکلات بسیار جدی در سیستم عدالت کیفری است، و در عین حال منشأ این مشکلات نادیده گرفته می‌شود. از آنجا که درک ما از جرم، جرم علیه دولت است، لذا کیفر مناسب، مجازات است. تا زمانی که پارادایم جدید قابل دفاعی ارائه شود، راه‌حل‌های موردی مانند آن‌هایی که در این‌جا مورد بحث است می‌تواند امیدوارکننده باشد و در واقع این امیدی عبث است زیرا از علل مسائل و مشکلات غافلند و صرفاً به علائم و نشانه‌ها حمله می‌کنند. آن‌چه نیاز بود ظهور یک پارادایم جدید بود (Randy E. Barnett, 1977, 291). چهار متفکر بانفوذی که با طرح و توسعه پارادایم جدید در ارتباط هستند یعنی آلبرت اگلاش، رندی برنت، هوارد زهر و نیلز کریستی، همه بر

این نکته توافق داشتند که عدالت کیفری مرسوم برای بزه‌دیدگان و مجرمین ناکافی است و کاری انجام نمی‌دهد (Michael Tonry, 2011, 222).

پ) پارادایم جدید

در سیستم عدالت کیفری، ما شاهد تلاطم دست و پاگیر و مرگ پارادایم قدیمی بودیم، پارادایمی که بیش از ۹۰۰ سال تحت سلطه اندیشه غربی بوده است (Randy E. Barnett, 1977, 280). لذا در صورتی امکان حل مسائلمان را خواهیم داشت که مسائل گذشته را در یک افق جدید ببینیم. «انقلاب‌های سیاسی با این احساس فزاینده - که غالباً منحصر به بخشی از جامعه سیاسی است - شروع می‌شوند که نهادهای موجود کفایت حل مسائل مطرح‌شده را ندارند، مسائلی که از سوی محیطی طرح شده‌اند که تا حدودی توسط همان نهادها شکل گرفته‌اند ... در هر دو تحول سیاسی و علمی، پیش‌شرط انقلاب، احساس سوء کارکردی است که می‌تواند منجر به بحران شود» (توماس کوهن، ۱۳۸۹: ۱۲۵). به نظر کوهن پیش‌شرط انقلاب‌های علمی و سیاسی احساس سوء کارکرد است که همین موضوع می‌تواند وضعیت عدالت کیفری را به دقت توصیف کند. ناتوانی پارادایم مجازات در نیل به تمامی اهدافی که برای خود ترسیم کرده است نشان دهنده همین سوء کارکرد است.

جبران خسارت در مقابل این سوء کارکرد مطرح شد. ایده جبران در حقیقت کاملاً ساده است. این ایده به جرم به عنوان تجاوز یک شخص علیه حقوق سایرین می‌نگرد. بزه‌دیده متحمل خسارت و زیان می‌شود. عدالت شامل جبران خسارت و زیان‌هایی است که مجرم مقصر آن را ایجاد کرده است (Daniel W. Van Ness, 1993, 251-272). این مستلزم بازبینی کامل نگاه ما به جرم است و دقیقاً همان چیزی است که کوهن آن را «تغییر جهان‌بینی» می‌نامد (توماس کوهن، ۱۳۸۹: ۱۵۷). در جایی که جرم علیه جامعه پنداشته می‌شد، حال علیه شخص بزه‌دیده دیده می‌شد. از این جهت این یک نگاه عرفی به جرم است. سارق مسلح به جامعه دستبرد نمی‌زند، او بزه‌دیده را مورد سرقت قرار می‌دهد. در نتیجه دین او به جامعه نیست بلکه به بزه‌دیده است. در حقیقت در این راستا دو نوع طرح جبران خسارت مطرح شد: نظام جبران خسارت تنبیهی و نظام جبران خسارت ناب.

۱. جبران خسارت تنبیهی. «از دو قرن پیش که بازپروری و اصلاح به عنوان یکی از اهداف نظام کیفری پذیرفته شد، تعدادی از اهداف وابسته به کیفرشناسی، تقریباً به‌طور ثابت باقی مانده بودند. جبران و ترمیم در انتظار ماندند تا داخل این اهداف شوند» (Gerhard o. W. , 1965, 221). با توجه به این دیدگاه، ترمیم و جبران صرفاً به اهداف پارادایم مجازات افزوده شد. استفان شافر این طرح را این‌گونه تشریح می‌کند: «این جبران [تنبیهی]، مانند مجازات، باید همیشه موضوع رسیدگی‌های قضایی باشد و باید بدون استثناً توسط خود

مرتکب اشتباه انجام شود و حتی فراتر از آن به همان اندازه ناگوار و برای همه مجرمان، بدون توجه به درآمدشان - چه میلیونرها و چه کارگران» (Schafer, 1970, 127).

شیوه‌های بسیاری وجود دارد که از طریق آن می‌توان به چنین هدفی رسید. مجرم ممکن است مجبور به جبران خسارت بزه‌دیده از طریق کار خود، چه در زندان و یا خارج آن، شود. اگر آن را از جیب خود و یا فروش اموال خود بپردازد خسارت بزه‌دیده را جبران می‌کند، اما این به اندازه کافی برای مجرم ناخوشایند نخواهد بود. از این مهم‌تر آن است که جریمه متناسب با توانایی مالی مجرم باشد. بنابراین اگر شخص فقیر از طریق دستمزد چند روز کارش جبران خسارت می‌کند، شخص ثروتمند نیز باید درآمد یا دستمزد همان تعداد از روزها را برای جبران خسارت پرداخت کند (Ibid, 127). هربرت اسپنسر در امتداد رویه‌های مشابه در کتاب «زندان اخلاق» خود پیشنهادی را ارائه می‌کند که به خوبی ارزش بررسی دارد (Herbert spencer, 2006, 152-91). موری راتبرد و دیگران نظام «پرداخت دو برابر» را در مورد رفتار مجرمان ارائه کرده‌اند (Murray N. Rothbard, 1972, 7-8). در حالی که سایر طرح‌ها به جبران خسارت نزدیک‌ترند، اندیشه پرداخت دو برابر خسارات وارده، جنبه تنبیهی را حفظ کرده است.

جبران خسارت تنبیهی، تلاشی برای به دست آوردن مزایا و منافع جبران خسارت ناب (که در ادامه بررسی خواهد شد) ضمن حفظ مزایای مشاهده‌شده از پارادایم مجازات است. بنابراین، زندانی هم‌چنان به برخی از اعمال ناخوشایند - مانند کار در زندان و یا از دست دادن چند روز از درآمد روزانه - محکوم می‌شود. از آنجا که هدف، محافظت از فرد صدمه‌دیده است، نتیجه‌اش تردید در پذیرش پرداخت خسارت از جیب و یا فروش دارایی خواهد بود. این برای مجرم بیش از حد آسان به نظر می‌رسد و چیزی از وقت او را نمی‌گیرد. آنچه توسط مجرم پرداخت می‌شود باید بر اساس توانایی او تعیین شود نه بر اساس آسیب‌های واقعی واردشده به بزه‌دیده. البته، با حفظ پارادایم مجازات این طرح گرفتار مشکلات بسیاری می‌شود که پیش‌تر اقامه شدند. به این معنا می‌توان این طرح را یکی دیگر از تلاش‌ها برای نجات پارادایم قدیمی در نظر گرفت.

۲. جبران خسارت ناب. غرامت یا جبران خسارت به دشواری مجازات است. موضوع

جبران خسارت تا مدت طولانی صرفاً مسئله بازگرداندن اشیا و پول‌های به سرقت رفته بود. در اینجا دیگر کانون توجه این نبود که مجرم سزاوار رنج بردن است بلکه بیشتر این بود که مجرم تمایل به جبران خسارت دارد (Kaufmann, 55) و این نشان‌دهنده سقوط کامل پارادایم مجازات است. در اینجا دیگر بازدارندگی، اصلاح، ناتوان‌سازی، یا توان‌بخشی مجرم اصل راهنمای نظام کیفری نیست. دستیابی به این اهداف اتفاقی و غرامت پرداخت شده به بزه‌دیده نتیجه و هدف خواهد بود. دیگر مجرم بدون اختیار، اشتباه خودش را تحمل نخواهد کرد. همه آنچه ضروری است تصحیح اشتباه است.

بنابراین اگر پارادایم مجازات بر اساس خسارات ناشی از ارتکاب جرم که بر نظم حقوقی - اخلاقی جامعه و بعد بر بزه‌دیده وارد شده است، اقدام می‌کند، پارادایم ترمیم، خسارات و درد و رنج‌های روحی - جسمانی بزه‌دیدگان و وابستگان نزدیک آن‌ها را در پاسخ‌ها و اقدامات ترمیمی محور قرار می‌دهد که می‌توانند متنوع باشند (استرداد مال، جبران و ترمیم خسارت مادی و معنوی و روانی، آشتی، عذرخواهی، عفو و ...). بزهکار با شرکت در تعیین نوع پاسخ و اقدام ترمیمی و تلاش برای فراهم کردن زمینه اجرای آن، در واقع به تقصیر و خطای خود و میزان آن پی می‌برد و بدین ترتیب متنبه، پشیمان و اصلاح می‌شود، جامعه محلی با رفع تنش و خصومت میان بزه‌دیده و بزهکار، به نوبه خود شاهد ترمیم و بازسازی انقطاع و اختلالی است که پس از وقوع جرم، در روابط محلی، دوستی، کاری، همسایگی و توازن زندگی محلی به‌وجود آمده است.

بدین معنا فرایند ترمیم هر فرایندی را شامل می‌شود که در آن بزه‌دیده و بزهکار، یا سایر اشخاص یا اعضای جامعه که از واقعه مجرمانه متأثر شده‌اند، به طور فعال و مؤثر گرد هم می‌آیند تا مسائل و تعارضاتی را که از جرم پدید می‌آید با همکاری و کمک عضو ثالث و بی‌طرف حل کنند. نمونه چنین فرایندهایی می‌تواند شامل میانجی‌گری کیفری، گفتگوهای گروه‌های خانوادگی و جلسات حکمیت و داوری باشد. در واقع در این رویکرد، ترمیم و جبران عنصری اساسی و اصلی است. این ترمیم و بازسازی شامل بازسازی و احیای روابط انسانی مختل شده به واسطه جرم، ترمیم گسست‌های ایجادشده در بافت‌های اجتماعی، احیای موقعیت اجتماعی و حقوقی بزه‌دیده در جامعه، درمان ضربه‌های روانی وارد شده به بزه‌دیده و نیز مشارکت فعال و سازنده اصحاب دعوای کیفری و جامعه در حل مسائل ناشی از جرم می‌شود. بنابراین، ترمیم فرایندی است که به‌وسیله آن تمام اشخاصی که در واقعه مجرمانه درگیرند و یا در مقابله با آن ذی‌نفع هستند، گرد هم می‌آیند تا با مشارکت یکدیگر در مورد آثار و نتایج عمل مجرمانه و آینده بزه‌دیده و بزهکار و جامعه بعد از وقوع جرم، چاره‌اندیشی کنند. اصولاً ارائه تعریفی جامع از این افق تازه، ساده نیست زیرا این پارادایم طرح‌ها و برنامه‌ها و اندیشه‌های گوناگونی را شامل می‌شود. نقطه اشتراک همه این نوع طرح‌ها و برنامه‌ها و اندیشه‌ها، توجه و التفات به نقش آفرینی سه عنصر و رکن اساسی مثلث ترمیم یعنی جامعه، بزه‌دیده و بزهکار، در مقابله با بزه و اثرات و نتایج آن با تکیه بر نیازها و قابلیت‌های جامعه و بزه‌دیده و بزهکار است (Wright, Martin, 2002, 12). این رویکرد به جای اینکه با تکیه صرف بر مجازات، به تعارضات و اختلافات موجود میان بزه‌دیده و بزهکار دامن بزند و بر شدت تعارضات بیفزاید، سعی در حل و گشودن گره تنازع و تعارض و عدم تفاهم میان بزه‌دیده و بزهکار دارد.

بر اساس تعاریف فوق می‌توان اصول زیر را به عنوان اصول و علائم راهنمای پارادایم ترمیم در نظر گرفت:

۱. تمرکز و تأکید بر صدمه و زیان ناشی از جرم به جای تمرکز بر مقرراتی که نقض شده‌اند.

۲. نشان دادن توجه و تعهد مساوی به بزه‌دیده و بزهکار و مشارکت دادن هرکدام آن‌ها در فرایند رسیدگی.
 ۳. اقدام به جبران صدمه و زیان بزه‌دیدگان، تقویت آن‌ها و پاسخ به نیازهای مورد توجه آنان.
 ۴. حمایت از بزهکاران، درحالی‌که تشویق می‌شوند تا تعهدات خود را بفهمند، بپذیرند و اجرا کنند.
 ۵. تصدیق این امر که، گرچه ممکن است تعهدات بزهکاران سخت باشد، اما این تعهدات به مثابه ضرر و زیان نبوده و قابل حصول هستند.
 ۶. ایجاد فرصت‌هایی برای گفت‌وگوی مستقیم یا غیر مستقیم میان بزه‌دیده و بزهکار، به گونه‌ای مناسب.
 ۷. پیدا کردن راه‌های مفید و مؤثر جهت مشارکت دادن جامعه محلی و دخالت آن برای پاسخ به شرایط اجتماعی جرم.
 ۸. تشویق همکاری و بازپذیری بزه‌دیدگان و بزهکاران، نه اجبار و انزوای آن‌ها.
 ۹. توجه کافی به نتایج ناخواسته اقدامات و برنامه‌ها.
 ۱۰. احترام به همه طرفین — بزه‌دیدگان، بزهکاران و مجریان عدالت (هوارد زهر، ۱۳۸۸: ۶۶).
- با توجه به اصول ذکرشده، پارادایم ترمیم را می‌توان در موارد زیر از پارادایم مجازات متمایز دانست (خسروشاهی، ۱۳۸۴: ۴۴). این تمایزات، مبین بازبینی نگاه ما به جرم و همان تغییر جهان‌بینی است که کوهن وقوع آن را در مرحله تغییر پارادایمی ضروری می‌بیند.
۱. در پارادایم مجازات، جرم تعدی و تجاوز به قانون، هنجارشکنی و نادیده گرفتن ارزش‌های اساسی جامعه است که فقط با مجازات قابل جبران است، اما در پارادایم ترمیم، جرم در وهله اول ایراد خسارت به بزه‌دیده است و جامعه بزه‌دیده در مرحله ثانوی است. بنابراین هدف اصلی آن، جبران و پاسخ‌گویی به این نیازهاست که در درجه اول توسط بزهکار صورت می‌گیرد. بر این اساس در پارادایم مجازات، دولت به عنوان نماینده جامعه خود را بزه‌دیده می‌داند و در چنین جایگاهی برابر بزهکار قرار گرفته و به جای بزه‌دیده اصلی نقش ایفا می‌کند، اما در پارادایم ترمیم، بزهکار با بزه‌دیده واقعی روبه‌رو می‌شود و دولت بیشتر نقشی نظارتی و حمایتی، مبتنی بر مشارکت و اجماع طرف‌های درگیر دارد.
 ۲. در پارادایم مجازات برای ارتکاب هر جرم پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده‌ای وجود دارد که در قوانین موضوعه پیش‌بینی شده است و مجرم معمولاً با آن پاسخ‌ها روبه‌رو می‌شود. در حالی که در پارادایم ترمیم، تصمیم‌گیری در مورد میزان خسارت‌ها و چگونگی جبران آن‌ها بر عهده طرف‌های درگیر، یعنی بزه‌دیده و بزهکار است و آنان می‌توانند در این خصوص به سازش و توافق با یکدیگر دست یابند.

۳. پارادایم مجازات بر مسئولیت کیفری مبتنی است، درحالی که پارادایم ترمیم بر مسئولیت اجتماعی و اخلاقی تأکید دارد، بنابراین ارتکاب جرم، در پارادایم مجازات موجب مسئولیت و مجرمیت است ولی در پارادایم ترمیم موجد تعهد است.

۴. تمرکز اصلی در پارادایم مجازات بر این است که بزهکار آنچه را استحقاق دارد دریافت کند ولی تمرکز اصلی در پارادایم ترمیم بر نیازهای بزه‌دیدگان و مسئولیت‌های بزهکاران جهت جبران زیان وارده است. بر همین اساس سؤالات اصلی پارادایم مجازات این است که: چه قوانینی نقض شده‌اند؟ چه کسی مرتکب آن شده است؟ و مرتکب، استحقاق چه چیزی را دارد. اما سؤالات اصلی پارادایم ترمیم این است که: چه کسی صدمه دیده است؟ صدمه وارده چیست؟ این صدمه چگونه قابل جبران است؟ و چه کسی در این زمینه متعهد و مسئول است؟ آنچه در پی می‌آید طرح احتمالی نظام کیفری مبتنی بر این نوع نگاه است. هنگامی که جرمی رخ دهد و متهمی دستگیر شود، دادگاه تلاش می‌کند تقصیر یا بی‌گناهی او را معین کند. اگر او را مجرم تشخیص دهد، مجرم باید به جبران خسارت بزه‌دیده محکوم شود. اگر مجرمی می‌تواند خسارت را فوراً جبران کند، باید آن را انجام دهد و این‌گونه دین خود را ادا می‌کند. اگر مجرم قادر به جبران خسارت نبود اما در دادگاه قابل اعتماد تشخیص داده شد، به او اجازه می‌دهند تا به سر کار خود برگردد (یا کار جدیدی پیدا کند) تا هنگامی که خسارت را از دستمزد آینده خود پرداخت کند. این ادعای قانونی دستمزدهای آینده او را شامل می‌شود. عدم پرداخت خسارت می‌تواند به توقیف اموال یا نوعی از بازداشت منجر شود. اگر احراز شود که مجرم قابل اعتماد نیست یا اینکه نمی‌تواند شغلی پیدا کند، باید به یک شغل خاص محدود شود. سطح امنیت در هر یک از این استخدام‌ها با توجه به رفتار مجرم متفاوت خواهد بود. از آن‌جا که هزینه‌ها کم خواهد بود، زندانیان در پروژه‌های با امنیت کمتر دستمزدهای بالاتر دریافت خواهند کرد. هیچ دلیلی برای منع کارگران از زندگی با خانواده خود در داخل یا خارج از مرکز وجود ندارد البته باز هم، به قابلیت اعتماد به مجرم بستگی دارد. اطاق و غذا می‌تواند از دستمزد اول کسر شود و سپس مقدار مشخصی نیز برای جبران خسارت. هرچه کارگر بیش از آن مقدار بتواند ذخیره کند یا برای جبران خسارت آینده بپردازد آزادی‌اش تسریع می‌شود. اما اگر کارگری از انجام کار خودداری کند، قادر به پرداخت خسارت نخواهد بود. اگر جبران خسارت نکند، نمی‌تواند آزاد شود. در حالی که این می‌تواند یک نظام پایه باشد، همه نوع اصلاحات قابل درک است، و مطمئناً بسیاری اصلاحات دیگر نیز به عنوان نیازهای به‌وجودآمده ابداع می‌شوند.

مدل‌ها، برنامه‌ها و طرح‌های گوناگونی در مجموعه این پارادایم قرار می‌گیرد که هر یک به تناوب، نقش بزه‌دیده، بزهکار، مقامات نظام کیفری، خانواده‌ها، گروه‌های دوستان و همکاران یا ترکیبی از یک یا چند گروه از این افراد را برجسته‌تر می‌کند. این برنامه‌ها گاه حول محور بزه‌دیده و بزهکار و جامعه می‌گردند و گاه نیز بزه‌دیده و بزهکار و دستگاه عدالت کیفری، یا دستگاه عدالت

کیفری و بزه‌کار، یا دستگاه عدالت کیفری و جامعه و بزه‌کار، مجموعاً در این طرح‌ها نقش آفرینی می‌کنند. نشست‌های تعیین حکم و مجازات، هیئت‌های جبران و ترمیم خسارات اجتماعی، گفتگوهای گروه‌های خانوادگی و میانجی‌گری کیفری نمونه‌هایی از این طرح‌ها و برنامه‌ها هستند. این اصلاحات احتمالی ذکر شده در بالا به وضوح نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری یک سیستم ترمیم‌محور است تا آن‌جا که این رویکرد جدید با یک وصف و نام واحد توصیف نمی‌شود. پارادایم ترمیم، حقوق بزه‌دیده را به رسمیت می‌شناسد و این منبع اصلی قوت آن است. ماهیت و محدوده حق بزه‌دیده نسبت به ترمیم و جبران در عین حال ماهیت و محدوده مسئولیت کیفری را نیز معین می‌کند. به این ترتیب، اقدام تجاوز کارانه مجرم سبب بدهی به بزه‌دیده می‌شود. به رسمیت شناختن حقوق و تکالیف، ایجاد مقررات نوآورانه بسیاری را ممکن می‌سازد.

این امکان وجود دارد که هیچ پارادایم عدالت کیفری نتواند همه مشکلات را حل کند، با این حال پارادایم ترمیم نسبت به پارادایم مجازات و یا هر رقیب قابل تصور دیگری به مراتب بالاتر قرار می‌گیرد. از آثار عملی مثبت پارادایم ترمیم می‌توان به پیشگیری از تکرار جرم (Jeff 9, 2000, latimer & steven kleiknecht)، تأمین رضایت بزه‌دیده و بزه‌کار (Umbreit, Coates & Voss, 2002)، قضا‌دایی^۲ (Morris, Allison and Gabrielle Maxwell, 1998, 9) و کاهش هزینه‌های اعمال عدالت کیفری^۳ (Tony marshal, 1999, 19) اشاره کرد که پارادایم مجازات در تمامی آن‌ها دچار مشکل و بحران بود.

پارادایم ترمیم، ابتدا در کشورهای آمریکای شمالی، استرالیا و زلاندنو به صورت تجربی و عملی در اشکال مختلف آن مانند میانجی‌گری، نشست‌ها یا جلسات گروهی خانوادگی، جلسات یا حلقه‌ها یا جرگه‌های شفابخش، درمان‌بخش، اصلاح‌گر، ترمیمی و... معمول شد و متعاقب آن مورد توجه نظریه پردازان و قانون‌گذاران قرار گرفت. در واقع، نهادهای مدنی و مراجع قضایی و پلیسی این کشورها سعی کردند در قالب ابتکارهای گروهی و محلی و نیز در چارچوب سازوکار قضا‌دایی، اختلافات کیفری سبک را بدون توسل یا ادامه فرایند قضایی حل و فصل کنند (دلماس مارتی، ۱۳۸۱: ۳۱).

۱. در این پژوهش انجام شده در سال ۲۰۰۰م، آمار تکرار جرم افراد شرکت‌کننده در برنامه‌های ترمیمی نسبت به گروه مقایسه‌شده در نظام عدالت کیفری و مجازات تفاوت معناداری را نشان می‌داد، ۱۲ درصد در مقابل ۳۷ درصد.
۲. در این پژوهش انجام شده در سال ۱۹۹۸م، قبل از برپایی برنامه‌های گروه‌های خانوادگی و تصویب قانون سال ۱۹۸۹م در نیویورک ۱۳ هزار پرونده در دادگاه‌ها در گردش بود. اما یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۰م شمار این پرونده‌ها به ۲۶۷۸ پرونده رسید.
۳. در پژوهش انجام شده در سال ۱۹۹۸م در انگلستان، هزینه تعقیب، دادرسی، اعمال مجازات و اقدامات اصلاحی و تربیتی برای هر پرونده در ولز جنوبی ۲۵۰۰ دلار بوده، این هزینه در مورد پرونده‌های احاله‌شده به مرکز عدالت جامعوی نیویورک جنوبی در حدود ۵۰۰ دلار بوده است.

در این کشورها، که به علل مختلف در جست و جوی متنوع کردن آیین‌های رسیدگی قضایی کیفری بودند، توسل به ترمیم را باید لااقل در دو ویژگی جامعه‌شناختی و حقوقی آن‌ها جست و جو کرد. از نظر جامعه‌شناختی، آمریکا و کانادا سرزمین‌هایی هستند که قبل از ورود اروپاییان، دارای ساکنان بومی مثل سرخ پوستان و اسکیموها بودند که آداب و رسوم یا فرهنگ عمومی (فولکلور) حقوقی - قضایی خاص خود را برای حل و فصل اختلافات در میان خود داشتند. فرهنگ و آداب و رسوم گروهی این اقوام، که امروزه به صورت جمعیت‌های بومی اقلیت در این کشورها زندگی می‌کنند و در دهه‌های اخیر مورد توجه انسان‌شناسان حقوقی واقع شده است، تا اندازه‌ی زیادی الگوبرداری قضایی، تقنینی و علمی مصادیق مختلف پارادایم ترمیم را تحت تأثیر خود قرار داده است. از نظر حقوقی، این دو کشور از الگوی کامن‌لا، که از انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به الگوی رومی - ژرمنی برخوردار است، تبعیت می‌کنند - امری که در مورد استرالیا، زلاندنو و انگلستان که جزء کشورهای پیشگام در زمینه ترمیم محسوب می‌شوند نیز صادق است - و به همین جهت، همیشه نسبت به نوآوری‌های سیاست جنایی اقبال بیشتری دارند. همان‌گونه که نهاد معامله اتهام و معامله مجرمیت در نظام کامن‌لا در آمریکا یا انگلستان به دادستان و قاضی دادگاه اجازه می‌دهد تا بر سر تعقیب کیفری اتهامات مختلف و نیز تخفیف محکومیت کیفری با متهم مذاکره و در واقع به نوعی معامله کنند (Rouland, 1998, 538).

اندیشه ترمیم به تدریج از آمریکای شمالی به کشورهای اروپای قاره‌ای منتقل شد که دارای سیستم حقوقی رومی - ژرمنی هستند و مورد توجه نهادهای جامعه‌ی قضایی، جرم‌شناسان و حقوقدانان قرار گرفت. دهه ۱۹۹۰م شاهد گسترش الگوی نیوزلندی نشست‌های گروهی خانوادگی در بسیاری از کشورها از جمله استرالیا، سنگاپور، انگلستان، ایرلند، آفریقای جنوبی، فلسطین، ایالات متحد آمریکا و کانادا و افزون بر آن، شاهد یک جنبش نظری نوین در زمینه آموزه پارادایم ترمیم بوده است.

این برنامه‌های گوناگون در طول دهه ۱۹۹۰م به منزله پارادایم ترمیم مفهوم‌سازی شد. بازمور و واشینگتن و وان‌نس، آلبرت اگلاش را به منزله نخستین کسی که پارادایم ترمیم را به مثابه یک جانشین یا بدیل جبران‌کننده، به جای پارادایم مجازات به روشنی شناسانده، ستوده‌اند. در پی تلاش‌های اندیشمندان امریکایی و انگلیسی، مانند هوارد زهر، مارک امبریت، کی پرانیس، دانیل وان‌نیس، تونی مارشال و مارتین رایت، در دهه ۱۹۸۰م و مشوقان برجسته نیوزلندی و استرالیایی‌ها، ترمیم به پیدایش جنبش اجتماعی برای اصلاحات عدالت جنایی دهه ۱۹۹۰م انجامید. به عنوان مثال، قانون‌گذار فرانسه، با توجه به ابتکارها و تجربه‌های عملی در بعضی شهرها، به موجب قانون ۱۸ دسامبر ۱۹۹۸م، «خانه عدالت و حقوق» را ایجاد کرد که تحت نظر رئیس دادگاه بدایت (شهرستان) قرار داده شده‌اند و وظیفه‌شان حل و فصل سریع

اختلافات زندگی اجتماعی روزانه و جرایم کوچک ارتكابی در محل، کمک به قربانیان جرایم، راهنمایی و اطلاع‌رسانی حقوقی به ساکنان محله یا شهرک و در نهایت پیشگیری از وقوع جرایم در حوزه صلاحیت خود، با همکاری مردم محلی است. قانون‌گذار فرانسه در ادامه همین اندیشه، به موجب قانون ۲۶ فوریه ۲۰۰۳م، نهاد «قاضی محلی» را ایجاد کرد که زیر نظر قاضی دادگاه شهرستان (بدایت)، در اختلافات مدنی زیر ۱۵۰۰ یورو و دعاوی کیفری از نوع خلاف مانند جرایم راهنمایی و رانندگی، رها کردن حیوانات خطرناک در مکان‌های عمومی، رها کردن زباله در کوچه و خیابان، ورود غیرمجاز به مؤسسات آموزشی، ایراد خشونت و ضرب و جرح‌های سبک، مزاحمت شبانه با ایجاد سروصدا و هیاهو و... مداخله، رسیدگی و سعی در ایجاد صلح و سازش بین طرفین خواهند کرد (John Braithwaite, 2002, 331).

استقبال قانون‌گذاران مختلف از ترمیم برای رسیدگی به جرایم نه فقط کم‌اهمیت (از نوع خلاف و جنحه‌های کوچک)، بلکه شدید (از نوع جنحه و جنایت) در واقع ناشی از بحران‌هایی است که پارادایم مجازات با آن روبرو شده است چنان‌که طرفداران پارادایم ترمیم، چه با هدف جنبه ترمیمی بخشیدن به پارادایم مجازات و چه با هدف جایگزین کردن این پارادایم به جای پارادایم مجازات سعی می‌کنند مفهوم عدالت ترمیمی را نظریه‌پردازی و نظام‌بخشی کنند و بدینسان به آن، چارچوب و مشروعیت علمی و عملیاتی نیز بدهند. در نظام‌های حقوق کیفری مختلف، رویکردهای متفاوتی نسبت به پارادایم ترمیم اتخاذ شده است، در برخی پارادایم مجازات به کلی کنار زده و پارادایم ترمیم جایگزین آن شده است، در برخی دیگر، پارادایم مجازات به صورت جزئی نسبت به برخی جرایم مشخص و یا مرحله پیشینی برای تمامی جرایم پذیرفته شده است که در این موارد بیشتر جنبه ترمیمی بخشیدن به پارادایم مجازات را داشته است و در سایر نظام‌های حقوق کیفری، پارادایم مجازات بدون توجه به وقوع پارادایم ترمیم در نظام‌های متأثر از این پارادایم، همچنان پارادایم حاکم بوده و حتی دچار بحران هم نشده است. چه پارادایم ترمیم را جایگزینی برای پارادایم مجازات در نظر بگیریم و چه آن‌را در راستای نجات پارادایم مجازات و جزئی از آن بدانیم، آن‌چه مهم جلوه می‌کند وقوع انقلاب پارادایمی کوهن است که در حقوق کیفری - هر چند تنها در برخی از نظام‌های حقوق کیفری - رخ داده است.

نتیجه گیری

بر اساس الگوی پیش‌گفته کوهن «علم عادی - بحران - انقلاب - علم عادی جدید - بحران» روند تطور در اندیشه کیفری از مجازات به ترمیم مورد بررسی قرار گرفت و به وضوح مؤلفه‌های نگاه پارادیمی در این تغییر مشاهده شد. در پارادایم مجازات، تکیه بر کیفر و جنبه تنبیهی و تحمل درد و رنج است و بر استحقاق بزه‌کار بر کیفر به علت ارتکاب عمل مجرمانه بر علیه دولت تأکید می‌شود. در حالی که در پارادایم ترمیم با تغییر جهان‌بینی و نوع نگاه به جرم ارتكابی، تکیه بر جبران خسارت بزه‌دیده و ورود او به سیستم نظام کیفری است و بر جبران خسارت از سوی بزه‌کار، به علت ارتکاب خطا بر علیه فرد و نه دولت یا جامعه تأکید می‌شود. بر اساس الگوی تغییر پارادیمی کوهن، بحران در پارادایم مجازات را می‌توان با به چالش کشیدن توجیهات اعمال مجازات یکی پس از دیگری از تنبیه و محرومیت تا اصلاح و درمان و بازدارندگی دید و تلاش برای نجات پارادایم مجازات را با تلاش‌هایی برای تقویت پارادایم مجازات از طریق تناسب مجازات، توان‌بخشی و جبران خسارت قربانی دید. همین تلاش‌ها نقطه‌های شروعی برای پارادایم جدید شدند. در این میان تنها جبران خسارت و ترمیم بزه‌دیده توانست از میان سایر رقبا خود را به صورت پارادایم جدید ارائه کند. بر این اساس در پارادایم جدید، جرم به عنوان عملی ارتكابی و توسط یک فرد علیه حقوق دیگری نگریسته می‌شود. این همان تغییر جهان‌بینی است که کوهن بیان می‌کند. در پارادایم قبلی جرم علیه جامعه دانسته می‌شد در حالی که در این پارادایم جدید آن را علیه شخص قربانی می‌دانند. بر این اساس گذر از مجازات به ترمیم، انقلاب علمی کوهن در حقوق کیفری است. البته این بدان معنا نیست که تمامی مقومات تصویر کوهن عیناً در این حوزه از علم صادق است، ویژگی مهم آن، یعنی ممیزه انقلابی تحول علمی، در حوزه حقوق کیفری نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر، تغییر پارادایمی در حقوق کیفری واقعاً امکان‌پذیر است، هرگاه ما با یک پارادایم کوهنی در حقوق کیفری سروکار داشته باشیم که مورد پذیرش جامعه علمی قرار گرفته باشد، تغییر این پارادایم، انقلاب کوهنی را در پی خواهد داشت.

با وجود تمام مزایایی که پارادایم ترمیم از آن بهره برد و موجب تفوق آن بر پارادایم مجازات شد، پس از حاکم شدن، و به عنوان پارادایم حاکم در نظام‌های حقوق کیفری، و ابراز وجود به عنوان علم عادی، انتقادهایی نیز به آن وارد شده است که عمدتاً از عهده پاسخگویی به آن‌ها برآمده و به عنوان پارادایم حاکم نگریسته می‌شود. ناگفته پیداست این تفوق پارادایم ترمیم به عنوان پارادایم حاکم تا زمانی ادامه خواهد داشت که همچنان قدرت پاسخگویی به انتقادات وارده را داشته باشد، زیرا در صورت عدم توانایی در پاسخگویی دچار بحران خواهد شد و الگوی کوهن همچنان ادامه پیدا خواهد کرد.

به عنوان پیشنهاد برای تکمیل این پژوهش، دو موضوع قابل تأمل و تحقیق به نظر می‌رسد: موضوع اول امکان انطباق الگوی کوهن در سایر شاخه‌های حقوق کیفری همچون کیفرشناسی و جرم‌شناسی، و موضوع دوم، که از موضوع اول با اهمیت‌تر است، بررسی تأثیرات پذیرش انطباق این الگو در حقوق کیفری است.

منابع

الف) فارسی

۱. توماس ساموئل کوهن، (۱۳۸۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات سمت.
۲. چالمرز، آلن ف، (۱۳۸۲)، چیستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی (تاریخ انتشار اثر به زبان اصلی ۱۹۸۲).
۳. حیدر نیانیلوفر؛ رحیمی، افسانه؛ احمدی موحد، اصغر، (۱۳۹۱)، مجازات زندان و تاثیر آن بر پیشگیری از تکرار جرم، حقوق جزا و جرم‌شناسی، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، شماره ۲: ۷۵-۹۲.
۴. خسروشاهی، قدرت‌الله، (۱۳۸۴)، تأملات فلسفی در عدالت ترمیمی، بصیرت، شماره ۳۴، بهار ۸۴.
۵. دلماس - مارتی، می‌ری، (۱۳۸۱)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱ ش، ج ۱.
۶. مقدم حیدری، غلامحسین، (۱۳۸۳)، هندسه ناقلیدسی، انقلابی پارادایمی در ریاضیات، مجله نامه مفید، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳ - شماره ۴۱.
۷. مقدم حیدری، غلامحسین، (۱۳۸۷)، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران، نشر نی.
۸. نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۸۲)، از عدالت کیفری «کلاسیک» تا عدالت «ترمیمی»، آموزه‌های فقهی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ - شماره ۹ و ۱۰.
۹. هوارد، زهر، (۱۳۸۸)، عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، تهران، مجد، ویرایش اول، چاپ دوم.

ب) انگلیسی

10. iane Jeske And Richard Fumerton. (2011). Readings In Political Philosophy: Theory And Applications, Broadview Press.
11. Gerhard O. W. Mueller. (1965). *Compensation For Victims Of Crime: Thought Before Action*. Minnesota Law Review 50.
12. Giorgio Del Vecchio. (1969). *The Struggle Against Crime*, In *The Philosophy Of Punishment*, Ed. H. B. Acton, London: Macmillan Co.
13. Heinrich Oppenheimer. (1913). *The Rationale Of Punishment*, London: University Of London Press.
14. Herbert Spencer. (2006). *"Prison-Ethics" In "Essays: Scientific Political And Speculative*, New York :Lightning Source Incorporated.
15. Jeff Latimer& Steven Kleiknecht. (2000). "The Effects Of Restorative Justice Programming: A Review Of The Empirical".
16. John Braithwaite. (2002). *Restoative Justice*, In M.Tony (Ed), *The Handbook Of Crime And Punishment*, Newyork, Oxford University Press.
17. Langan, Patrick A And David J. Levin. (2002). *Recidivism Of Prisoners Released In 1994*. Bureau Of Justice Statistics, 2002.
18. Michael Tonry. (2011). *The Oxford Handbook Of Crime And Criminal Justice*, New York, Oxford University Press.

19. Morris, Allison And Gabrielle Maxwell. (1998). *Restorative Justice In New Zealand: Family Group Conferences As A Case Study*, Western Criminology Review 1.
20. Murray N. Rothbard. (1972). *Libertarian Forum* 14, No. 1 (January 1972).
21. R. A. Childs. (1974). *Liberty And The Paradigm Of Statism*, In *The Libertarian Alternative*, Ed. Tibor Machan ,Chicago: Nelson-Hall Co.
22. Randy E. Barnett. (1973). *Restitution: A New Paradigm Of Criminal Justice* ,Ethics Volume 87, Number 4.
23. Robert Nozick. (1974). *Anarchy, State, And Utopia*, New York: Basic Books.
24. Roulard (N.). (1998). *Introduction Historique Au Droit*, PUF.
25. S.Kuhn, Thomas. (1970). *The Structure Of Scientific Revolutions*, 2nd Ed, Chicago, University Of Chicago Press.
26. Stanley I. Benn. (1967). "Punishment" In *The Encyclopedia Of Philosophy*, Ed. Paul Edwards, New York: Macmillan Publishing Co.
27. Tony Marshal. (1999). "Restorative Justice: An Overview", Home Office, Research Development And Statistics Directorate, London, UK.
28. Umbreit, Coates & Voss. (2012). "The Impact Of Restorative Justice Conferencing: A Review Of 63 Empirical Studies In 5 Countries", Centre For Restorative Justice And Peacemaking.
29. Van Ness, Daniel W. (1993). *New Wine And Old Wineskins : Four Challenges Of Restorative Justice*. Criminal Law Forum, 4:251-272.
30. Walter Kaufmann. (1973). *Without Guilt And Justice*, New York: Peter H. Wycken, Inc.
31. Wright. Martin. (2002). *An International Approach: What Is Restorative Justice?*, Paper To Seminar In Honour Of Gunnar Marnell, 'Mediation And Restorative Justice', Stockholm.

